

ابعاد «اخلاقی» و «کارکردی» علم اقتصاد متعارف؛ دریچه‌هایی برای طرح ایده «علم اقتصاد اسلامی»*

- محمدجواد رضائی^۱
- مهدی موحدی بکنظر^۲

چکیده

در این مقاله، دو پیش فرض مهم که امکان وجود «علم اقتصاد اسلامی» را نفی می‌کند، مورد بحث قرار گرفته و دلالت‌های ایجابی آن تصریح شده است؛ پیش فرض‌هایی در باب ابعاد «اخلاقی» و «کارکردی» علم اقتصاد. پیش فرض نخست بر آن است که پژوهش‌ها و تحلیل‌های اقتصادی صرفاً بیانگر روابطی میان متغیرها و پدیده‌های اقتصادی بوده و اساساً در عرصه هست‌ها (امور هستی‌مند) مطرح می‌شوند. بر اساس پیش فرض دوم، کارکرد «علم اقتصاد» در جامعه متفاوت با کارکرد «دین» است.

در این جستار تلاش شده است که بررسی این پیش فرض‌ها با دقت‌ورزی‌های تحلیلی - فلسفی از ماهیت «علم اقتصاد»، البته متکی به نظرات برخی اقتصاددانان و به فراخور موضوع، مستند به آموزه‌ها و برداشت‌های متکی بر منابع اسلامی

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۱۰ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۶/۱.

۱. استادیار دانشکده علوم انسانی دانشگاه شاهد (نویسنده مسئول) (mjrezaei@Shahed.ac.ir).

۲. استادیار دانشکده علوم انسانی دانشگاه شاهد (mmovahedi@Shahed.ac.ir).

صورت گیرد. در نهایت، هم‌راستا با مباحث انتقادی ارائه‌شده، نظر مختار در باب ماهیت «علم اقتصاد اسلامی» بیان شده است.

واژگان کلیدی: علم اقتصاد اسلامی، اخلاق و اقتصاد، فلسفه علم اقتصاد، کارکرد علم اقتصاد.

مقدمه

در سالیان اخیر در میان اندیشمندان مسلمان علوم انسانی^۱ و علوم اجتماعی^۲، ایده «علم اسلامی» و به طور ویژه «علم اقتصاد اسلامی»، کانون مباحثات فراوانی بوده است. سؤالاتی از این دست را می‌توان پرسش‌های کانونی این مباحث و مجادلات دانست: آیا اتصاف یک علم^۳ همچون علم اقتصاد^۴ به صفت اسلامی معنا دار است؟ آیا علم اصالتاً می‌تواند اسلامی، اخلاقی یا اساساً ارزش‌پذیر باشد؟ اصلاً چرا باید به دنبال طرح ایده «علم اقتصاد اسلامی» در مقابل یا در کنار آنچه «علم اقتصاد» خوانده می‌شود، باشیم؟

در این مقاله، دو پیش‌فرض یا استدلال مورد ارجاع در رد ایده «علم اقتصاد اسلامی» مورد ارزیابی و نقد قرار خواهد گرفت. این پیش‌فرض‌ها و ارزیابی آن‌ها ناظر به دو بعد «اخلاقی» و «کارکردی» علم اقتصاد است که در ادامه و به ترتیب مطرح خواهد شد.

مخاطبان اصلی این مقاله، مشتغلان به علوم اجتماعی و انسانی و نیز محققان حوزه‌های علوم اسلامی هستند. انگیزه اصلی، تلاش برای ارتقای درک از ماهیت و کارکرد علم اقتصاد و در نتیجه رفع برخی مشهورات در باب اقتصاد اسلامی است. با توجه به مخاطبان و نیز هدف مقاله، طبیعی است که بخش قابل توجهی از استنادات، متکی به شیوه کار اقتصاددانان به بیان خود اقتصاددانان باشد. گرچه تحلیل‌های فلسفی یا تاریخی در باب ماهیت و کارکرد علم اقتصاد، واجد فواید بسیاری است، اما ارجاع به

1. Humanities.

2. Social Sciences.

۳. در سرتاسر این نوشتار «science» و «علم» معادل یکدیگر در نظر گرفته شده‌اند.

4. Economics or Economic Sciences.

نظرات برخی اقتصاددانان شهیر - هرچند این ارجاعات به نحو جامع و مورد وفاق همهٔ مشتغلان به علم اقتصاد نباشد- زمینه را برای بروز گفتگو و تأمل میان باورمندان به ایدهٔ اقتصاد اسلامی و نیز مخالفان علوم اجتماعی و انسانی اسلامی فراهم می‌آورد؛ چه آنکه چنین ادعاهایی از جانب اقتصاددانان نوآور و شهیر، قابلیت پذیرش و اقباع بالاتری دارد.

شایان ذکر است که با توجه به رویکرد نظری مقاله و نیز وجود اختلاف نظر دربارهٔ دو بعد مورد اشاره، به تناسب به مطالعات موافق و مخالفی که نسبت به این دو پیش فرض موضع گیری داشته‌اند، اشاره خواهد شد. از این رو به نوعی پیشینه تحقیق به تفصیل در دو محور آتی مورد اشاره قرار خواهد گرفت:

۱. پیش فرض «عدم سوگیری اخلاقی در نظریات و تحلیل‌های اقتصادی»

درک رایج و البته تلقی مخالفان ایدهٔ «علم اقتصاد اسلامی» آن است که «علم اقتصاد متعارف» از نظر تعریف یا شیوه تحلیل، اساساً با دنیای هست‌ها سروکار دارد. به دیگر بیان، ادعا آن است که تحلیل‌ها و مطالعات اقتصادی اصالتاً به تعیین اهداف، توصیه‌گری‌ها یا تغییر دنیای پیرامون نظر ندارند و در حوزه‌هایی چون سیاست یا فلسفه، اهدافی تعیین شده است که اقتصاددان تنها ابزارهایی برای دستیابی به آن اهداف را در اختیار سیاستمداران و سیاست‌گذاران قرار می‌دهند. بر اساس این ادراک، اگر هم مبتنی بر تحلیل‌های اقتصادی، سیاست‌گذاری‌هایی نادرست، ظالمانه یا غیر اخلاقی صورت می‌پذیرد، این کاربرد تحلیل علمی است که می‌تواند محل انتقاد باشد و نه خود تحلیل علمی. چه بسا اگر اهداف مناسبی در سیاست‌گذاری انتخاب شوند، تحلیل‌ها و دستاوردهای علم اقتصاد در همان راستا موجب تحقق اهداف انتخاب شده گردند. بر اساس این پیش فرض، ما با تفکیکی میان امور اصطلاحاً فکچوال یا ناظر به واقع با امور ارزشی یا اخلاقی مواجهیم. به بیان یکی از محققان:

«گزاره‌های فکچوال از جهان هستی، حکایتی صادقانه یا کاذبانه دارند... گزاره‌های

راجع به ارزش‌ها در باب هستی/نیستی امور واقع سخن نمی‌گویند، بلکه دربارهٔ

ارزش این امور سخن می‌گویند» (ملکیان، ۱۳۸۹: ۱۱۸).

پیش از ارزیابی این پیش‌فرض، برای آنکه مراد از گزاره‌های ارزشی یا اخلاقی روشن شود، ابتدا به تصریح آن پرداخته می‌شود. معمولاً ارزش^۱ به اموری خارج از گستره «علم» اطلاق شده و از همین رو گزاره‌های ارزشی در مقابل گزاره‌های فکچوال قرار می‌گیرند. اخلاق^۲ و گزاره اخلاقی نیز از وضعیت مشابهی برخوردارند. به طور سنتی، فلسفه اخلاق^۳ را پژوهش در چیزی که خوب است یا کاوش در روایی و ناروایی تعریف می‌کنند. به نظر می‌رسد برای درک تصویری از آنچه اخلاق عنوان می‌شود، تمسک به عبارات زیر از ویتگنشتاین^۴ در سخنرانی «در باب اخلاق»^۵ راجع به فلسفه اخلاق مفید به نظر آید. ویتگنشتاین فلسفه اخلاق را در معنای وسیع‌تر از تعریف پیش‌گفته به کار می‌برد؛ به بیان خودش:

«به معنایی که شامل چیزی است که به عقیده من بنیادی‌ترین جزء آن، چیزی است که عموماً زیبایی‌شناسی^۶ نامیده می‌شود» (Wittgenstein, 1965: 4).

وی سپس از بیان‌هایی مترادف برای انتقال بیشتر منظور خود بهره می‌برد:

«فلسفه اخلاق، پژوهش در چیزی است که ارزشمند^۷ است یا در چیزی که واقعاً مهم^۸ است یا می‌توانم بگویم فلسفه اخلاق، پژوهش حول معنای زندگی^۹ است یا در چیزی که زندگی را شایسته زیستن می‌کند یا پژوهش در راه صحیح زندگی^{۱۰} است» (همان: ۵).

از آنجایی که فلسفه اخلاق به پژوهش در باب اخلاق می‌پردازد، می‌توان امور اخلاقی را معادل چیزهایی ارزشمند، چیزهای مهم یا مؤلفه‌های زیبایی‌شناسانه تلقی نمود. این معنای موسع یا به نوعی شفاف‌تر، بیانگر مراد ما از «اخلاقی بودن» یا

1. Value.

2. Ethics.

۳. در زبان انگلیسی، ethics معادل هر دو واژه اخلاق و فلسفه اخلاق در زبان فارسی به کار می‌رود.

4. Ludwig Wittgenstein.

۵. این مقاله، همان سخنرانی ویتگنشتاین است که در آن بی‌معنا بودن گزاره‌های اخلاقی را اعلام نمود.

6. Aesthetics.

7. Valuable.

8. Important.

9. Meaning of Life.

10. Right Way of Living.

«ارزش مدار بودن» است. واضح است که این معنا در خود، ارزش را نیز شامل می‌شود. از همین رو در این نوشتار، واژه‌های ارزشی و اخلاقی به یک معنا به کار خواهند رفت. دلالت ضمنی پیش فرض مورد بحث آن است که مجموعه مطالعات و تحلیل‌های اقتصادی، هیچ نظریه اخلاقی خاصی را به عنوان مبنای خویش نپذیرفته و اساساً سپهر دلالتی «نظریات اخلاقی» از عالم «نظریات علمی» جداست.

۱-۱. ارزیابی پیش فرض مربوط به ابعاد اخلاقی علم اقتصاد

به نظر می‌رسد مراجعه به آنچه واقعاً اقتصاددانان انجام می‌دهند، شیوه موجبی برای بررسی صحت اعتبار این پیش فرض باشد. علم اقتصاد همچون دیگر علوم مدرن به قصد تنظیم‌گری امورات انسانی بر پایه فرض خودمختاری انسان پدیدار گشته است. هنگامی که بحث از تنظیم‌گری، کنترل، طراحی، تغییر یا اصلاح به میان می‌آید، عالمان متکی یا متناسب با مبانی ارزشی معینی دست به تلاش می‌زنند.

برای روشن‌تر شدن فضای مورد نظر، روایت زیر از شکل‌گیری و توسعه علم اقتصاد را در نظر بگیرید؛ جرمی بنتهم^۱ و جان استوارت میل^۲ مبنای عمل یا انتخاب روا یا عادلانه را تبعیت از اصل فایده (مطلوبیت)^۳ می‌دانستند و برای ترویج این ایده نیز تلاش کردند. از نظر ایشان، عملی روا، اخلاقی یا عادلانه است که بیشترین فایده را برای بیشترین افراد متأثر از آن عمل به بار آورد. ایشان و پیروانشان این اصل را به عنوان مبنای تنظیم‌گری و اصلاح در انواع سیاست‌گذاری‌های اجتماعی، اقتصادی، قضایی و... معرفی کرده یا به کار بستند. طبیعی است که پذیرش این مبنا، در موضوعات بسیاری از جمله فهم اختلالات، تعیین مسائل، تمرکز بر متغیرها و تعریف مفاهیم بنیادین تأثیرگذار است. با پیگیری همین سیر فکری، مفهوم مطلوبیت در علم اقتصاد مبتنی بر برخی مؤیدات، فربه‌تر شد و اساسی برای استخراج تابع تقاضای فردی فراهم آمد. تدوین توابع

۱. Jeremy Bentham؛ فیلسوف و حقوق‌دان انگلیسی که به عنوان بنیان‌گذار نظریه اخلاقی فایده‌گرایی شناخته می‌شود.

۲. John Stuart Mill؛ فیلسوف بریتانیایی که در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی فعال بوده و اقتصاد کلاسیک را به اوج خود رسانید.

3. Utility.

عرضه نیز به موازات همین تلاش برای تولیدکنندگان صورت گرفت. با بهره‌گیری از مفروضات مربوط به وضعیت رقابت کامل و نبود آثار خارجی، تلاقی عرضه و تقاضا در بازارهای مختلف، موجب تعیین قیمت‌های نسبی شده و بالتبع تخصیص^۱ روی می‌دهد. در اینجا قابل ردیابی است که روایی یا اعتبار تخصیص صورت گرفته بر اساس قیمت نسبی، پایه در پذیرش رهیافت فایده‌گرایانه دارد. بر همین منوال، قضایایی نمود پیدا می‌کنند که حاکی از آن است که منوط به وجود شرایطی، اگر همهٔ عاملان اقتصادی (مصرف‌کننده، تولیدکننده، نیروی کار و...) بر اساس منافع شخصی خویش عمل کنند (حداکثرسازی منافع بر اساس توابع فردی مطلوبیت)، در نهایت حداکثر منافع برای همهٔ آن عوامل رقم می‌خورد.

بر اساس این روایت از شکل‌گیری مطالعات اقتصاددانان کلاسیک و همهٔ اخلاف آن‌ها، نظریات و قضایایی حول روابط میان کشش قیمتی تقاضا، میزان تقاضاشده از کالا، قیمت تعادلی، بار مالیاتی و... قابل تحقیق بوده و اصطلاحاً در فضای اقتصاد اثباتی و ناظر به تک‌گزاره‌های فکچوال صورت می‌گیرد. اما همهٔ این بازی‌ها در زمین فایده‌گرایی صورت می‌پذیرند. همهٔ این بازی‌ها «سازگار با/رهنمون‌کننده به» تحلیل‌های نتیجه‌گرایانه از نوع فایده‌گرایانه هستند؛ تحلیل‌هایی نتیجه‌گرایانه که البته در آن خود انسان، عامل شناسای فایده و هزینه‌هاست. واضح است که برای مثال از درون این تحلیل‌ها جایی برای تفکر بر اساس مبنای اخلاقی دیگری همچون تکلیف‌گرایی یا فضیلت‌گرایی باقی نمی‌ماند. از این روست که می‌توان از وجود مبنای اخلاقی در تحلیل‌های اقتصادی یاد کرد.

در عرض تبیین فایده‌گرایانه از علم اقتصاد متعارف، مناسب است که مجرای ورود اخلاق به نظریات اقتصادی در یکی از رویکردهای اقتصادی خارج از جریان متعارف علم اقتصاد نیز مورد تحلیل قرار گیرد. برای تبیین این موضوع، از موضع نقادانه هیلاری پاتنم^۲ در برابر دوگان فکت/ارزش بهره‌برداری می‌شود.

1. Allocation.

۲. Hilary Putnam: فیلسوف آمریکایی و مؤلف مجموعه مقالات با عنوان «فروپاشی دوگان فکت/ارزش و سایر مقالات» (The Collapse of the Fact/Value Dichotomy and other Essays).

یکی از موضوعات مورد توجه پاتنم در بررسی این دوگان معروف و مورد ارجاع در عالم فلسفه علم، مقولهٔ پیچیدگی مفاهیم و عدم امکان تفکیک گزاره‌ها و مفاهیم به یکی از دو دستهٔ فکت‌ها یا ارزش‌هاست. پیچیدگی بیشتر مفاهیم (وابستگی بیشتر به سایر مفاهیم) به معنای دشواری بزرگ‌تر در کسب اجماع و توافق برای صدق و کذب آن گزاره‌هاست. به بیان دیگر از منظر پاتنم، خود مفاهیم مورد استفاده در گزاره‌ها ایجاد چنین مشکلی می‌کنند.

پاتنم برای تشریح ایدهٔ خویش از مفاهیمی مثال می‌آورد که به ادعای خودش در ادبیات فلسفی، «مفاهیم ستبر اخلاقی»^۱ نامیده می‌شوند (Putnam, 2002: 35). وی از کلمهٔ «بی‌رحم»^۲ برای تبیین منظور خود بهره می‌برد. «او فرد بی‌رحمی است» در پاسخ به پرسش از ویژگی یک معلم، در قالب ارزیابی و بیان انتقاد به آن معلم است (Ibid.: 34)، در حالی که همین مفهوم در بیان تاریخ‌دانانی که از یک حاکم در گذشته یاد می‌کنند، قالبی توصیفی به خود می‌گیرد (Ibid.: 34-35). از این رو «بی‌رحم»، دوگان فرضی فکت/ارزش را بی‌اساس می‌کند (Ibid.: 35). از منظر پاتنم، این مفاهیم قابل تقسیم‌بندی مطلق در یکی از دو دستهٔ فکت یا ارزش نیستند. بخشنده،^۳ برازنده،^۴ ماهر،^۵ قوی،^۶ ضعیف^۷ و مبتدل^۸ از جمله این مفاهیم‌اند (Ibid.).

در بسیاری موارد، مفاهیم مورد استفاده در علم اقتصاد، تک مفاهیم غیر مرتبط با سایر مفاهیم نیستند. مفاهیم در کنار مفاهیم و اصطلاحات همسایه و مقوم خود تولد یافته و معنا می‌یابند. پاتنم با تمرکز بر برنامهٔ پژوهشی آمارتیا سن که با عنوان رویکرد قابلیت^۹ در ادبیات اقتصادی و فلسفی شناخته می‌شود، سعی دارد تأکید نماید که این نظریه یا رویکرد

1. Thick Ethical Concepts.
2. Cruel.
3. Generous.
4. Elegant.
5. Skillful.
6. Strong.
7. Weak.
8. Vulgar.
9. Capability approach.

مصدافی از فروپاشی تفکیک فکت از ارزش یا تمایز اخلاق از علوم اجتماعی است. پاتنم از این مفاهیم در فصل سوم کتاب خویش با عنوان فکت و ارزش در دنیای آمارتیا سن بهره می‌جوید (Putnam, 2002). به بیان وی، هنگام تحلیل و تأمل بر اساس رویکرد قابلیت، از واژگانی استفاده می‌کنیم که در پی ایجاد قابلیت برای عملکردهای ارزشمند^۱ هستند: «تقریباً همه اصطلاحاتی که سن و همکاران و پیروانش هنگام بحث در باب قابلیت استفاده می‌کنند... اصطلاح پیچیده هستند (Ibid.: 62-63).

بر این اساس، اصطلاحاتی چون «عزت نفس»^۲ «قادر به مشارکت در زندگی اجتماعی» و حتی «مرگ و میر زودرس»^۳ از سنخ مفاهیم پیچیده یا همان مفاهیم سبتر اخلاقی هستند که «نمی‌توانند به سادگی به یک بخش توصیفی و یک بخش ارزیابانه تفکیک شوند» (Ibid.: 62). از این روست که مبتنی بر رویکرد پاتنم به ابعاد اخلاقی علوم، علمی چون اقتصاد نمی‌توانند کاملاً از اخلاق جدا شوند؛ چرا که مفاهیم سبتر اخلاقی را نیز می‌توان به عنوان مسیر اختلاط اخلاق با این علم برشمرد.

رویکرد قابلیت به عنوان نظریه یا ایده ابداعی سن، واجد منظرگاهی ارتدوکس در ادبیات اقتصادی بوده (Martins, 2009: 691-706) و از طرف دیگر به لحاظ ریشه‌های اخلاقی، بیشترین تأثیر را از اخلاق فضیلت‌گرایانه ارسطویی پذیرفته است (Vogt, 2017: 333-343). با این تفصیل و بر اساس تحلیل فلسوفی چون پاتنم، این نظریه یا رویکرد اقتصادی نیز ملهم از ارزش‌های اخلاقی بوده و تأیید دوباره‌ای است بر همان نتیجه‌گیری که در باب مطالعات متعارف اقتصادی و ابتدای آن بر فایده‌گرایی ارائه شد.

برای آنکه مؤیدات وجود سوگیری یا ابتناء اخلاقی نظریات و تحلیل‌های اقتصادی به نحو دقیق‌تری پیگیری شود، مراجعه به مطالعات صورت گرفته در این حوزه، از جمله مروری به برنامه پژوهشی دانیل هاسمن^۴ و مایکل مکفرسون^۵ توصیه می‌شود. مقاله

1. Valuable.

2. Self-respect.

3. Premature mortality.

4. Daniel M. Hausman.

5. Michael S. McPherson.

معروفی از ایشان در مجله ادبیات اقتصادی^۱ با عنوان «جدی گرفتن اخلاق: علم اقتصاد و فلسفه اخلاق معاصر» منتشر شد (Hausman & McPherson, 1993: 671-731) و بعدها کتاب وزین تحلیل اقتصادی، فلسفه اخلاق و سیاست‌گذاری عمومی^۲ از ایشان به زیور طبع آراسته گردید. جالب آنکه کنث ارو^۳ از پرارجاع‌ترین اقتصاددانان که می‌توان جایگاه وی در علم اقتصاد را بی‌بدیل دانست، عبارات جالبی ناظر به ویرایش نهایی این کتاب ابراز داشته است؛ اظهارنظری انتقادی که با توجه به منزلت‌گوینده و صراحت محتوای آن، مانع اظهار پیش‌فرض مورد بحث (پیش‌فرض اول مورد بررسی مقاله)، لااقل از جانب اقتصادخوانده‌ها و اقتصاددانان می‌شود:

«اقتصاددانان... کارشان را مشابه علم فیزیک تصور می‌کنند؛ [به این معنا که] ما [اقتصاددانان] قوانینی را که به شکل پیشینی موجود بوده^۴ و بر عالم اقتصادی حکم فرماست، کشف می‌کنیم. آن‌ها را می‌توان به سادگی به عنوان روابط فکچوالی که به نوبه خود جالب‌اند، در نظر گرفت. این قوانین می‌توانند همچون الکترونیسته، در راستای اهداف انسان به کار گرفته شوند. آنچه نویسندگان [کتاب تحلیل اقتصادی، فلسفه اخلاق و سیاست‌گذاری عمومی] با بررسی دقیق نشان داده‌اند، آن است که تحلیل اقتصادی به خودی خود آمیخته با ملاحظات هنجاری و فلسفی است»^۵ (Hausman & McPherson & Satz, 2017).

به نظر می‌رسد که اساساً هر عمل انسانی به واسطه انسانی بودنش، متأثر از ارزش‌ها و سوگیری‌های اخلاقی است. کنث بولدینگ^۶ به خوبی به این پدیده تصریح می‌کند:

1. *Journal of Economic Literature*.

2. *Economic Analysis, Moral Philosophy, and Public Policy*.

۳. Kenneth J. Arrow؛ برندهٔ جایزهٔ یادبود نوبل علم اقتصاد در سال ۱۹۷۲ میلادی.

4. Pre-Existing Laws.

۵. *The Analysis Itself Is Shot Through with Normative and Philosophical Considerations*.

جالب آنکه یک عالم علوم طبیعی، بیش از شصت سال پیش نیز گزارهٔ مشابهی را اعلام نمود. جیمز بی. کونانت (James B. Conant)، شیمیدان آمریکایی که تجربهٔ بیست سال ریاست دانشگاه هاروارد را نیز داشته، بر مخالفت خویش با دوگان علم/ارزش تصریح کرده (Conant, 1952: 61) و بیان داشته است: «فعالیت‌های عالمان در آزمایشگاه‌هایشان آمیخته با قضاوت‌های ارزشی است» (Ibid.: 61).

۶. اقتصاددان شهیر انگلیسی - آمریکایی و رئیس انجمن اقتصاد آمریکا در سال ۱۹۶۸ میلادی.

«هیچ گونه‌ای از علوم نمی‌توانند از ملاحظات اخلاقی جدا شوند»
(Boulding, 1969: 2).

از منظر وی:

«علم یک فرایند یادگیری بشری است که در یک خرده‌فرهنگ در جامعه انسانی ظهور می‌یابد... یک خرده‌فرهنگ [نیز] گروهی از افراد هستند که به واسطه پذیرش ارزش‌های معین و مشترک تعریف می‌شوند» (Ibid.).

به دیگر بیان، به واسطه تنفس عالمان در چارچوب‌های اخلاقی، هرچند این تنفس آگاهانه روی ندهد، محصول تلاششان ارزش‌مدار بوده و در نتیجه «مفهوم علم خالی از ارزش،^۱ [مفهومی] بی‌معنا (عبث)^۲ است» (Ibid.: 4). شاید در اینجا، بیان عبارتی از کتاب شناخته‌شده *تاریخ عقاید اقتصادی* نیز خالی از فایده نباشد:

«هر یک از مسلک‌های بزرگ که در این کتاب تشریح شده‌اند، هنوز نمایندگان مؤمن و ثابت‌قدم خود را حفظ کرده‌اند؛ آزادی‌گرایان، اجتماعی‌گرایان، مداخله‌طلبان، اجتماعیان دولتی و اجتماعیان مسیحی، پیوسته به معارضه مرام‌ها و تبلیغات و روش‌های عمل خود ادامه می‌دهند. آیا علم می‌تواند در بین آن‌ها داوری کند و به اختلاف آراء خاتمه دهد؟ مسلماً خیر؛ زیرا دلایلی که بر آن‌ها متکی هستند، غالباً از منابع دیگری غیر از علم گرفته شده‌اند. معتقدات مذهبی و یا اخلاقی، کمال مطلوب‌های سیاسی و اجتماعی، احساسات و مرجحات فردی، حتی تجارب و منافع شخصی در این امور نقش اساسی دارند و جهت‌گیری‌های هر یک را معین می‌کنند» (ژید و ریست، ۱۳۸۰: ۶۲۴/۲).

۲. پیش‌فرض «عدم توجه به کارکرد علم اقتصاد متعارف در آموزه‌های

دینی»

یکی از محققان در باب ایده علوم انسانی اسلامی چنین می‌نویسد:

«چه بسا کسی بپذیرد که علوم انسانی عیبی و/یا نقصی دارند، اما نپذیرند که متون مقدس، توانایی رفع آن را داشته باشند. برای واداشتن چنین کسی به پذیرش این

1. Value-free Science.

2. Absurd.

توانایی، باید اقامه دلیل کرد بر اینکه متون مقدس واقعاً در مقام بیان مجهولات و/یا خطاهای علوم انسانی‌اند... از اینکه هر چه در متون مقدس آمده حق است، منطقاً نمی‌توان نتیجه گرفت که هر چه حق است، در متون مقدس آمده است؛ بلکه می‌توان نتیجه گرفت که بعضی از آنچه حق است، در متون مقدس آمده است... چه بسا همه حقایق مربوط به علوم انسانی در متون مقدس نیامده باشند» (ملکیان، ۱۳۸۹: ۱۲۸).

محتملاً مطالبه چنین دلیلی برآمده از این ایده است که ارکان یا خاستگاه علم اقتصاد - به عنوان یکی از اقسام علوم انسانی و اجتماعی - در متون مقدس مورد توجه نبوده و اساساً کارکرد علم اقتصاد و کارکرد دین با یکدیگر متفاوت‌اند.

به دلالت التزامی بر اساس این پیش‌فرض، اگر هم بپذیریم که هر آنچه در متون مقدس آمده، از حقایق برخوردار باشد، لزومی به وجود تناسب کارکردی میان «معارف دینی» و «علم اقتصاد» وجود ندارد؛ چرا که ممکن است گستره و کارکرد علم اقتصاد، مدّ نظر متون مقدس نباشد. مقاله پیش‌گفته راجع به گستره و کارکرد علوم اجتماعی از جمله علم اقتصاد در جایی دیگر می‌افزاید:

«نمی‌توان خودسرانه و دلخواهانه و بدون رجوع به رأی خود عالمان و مشتغلان علوم انسانی، برای این علوم وظیفه تعیین کرد. وظیفه علوم انسانی را عالمان و مشتغلان این علوم بر اساس ماهیت، روش‌ها، ابزارها، بخش‌ها، قلمرو و نسبتی که برای این علوم با سایر علوم قائل‌اند، تعیین و تعریف می‌کنند» (همان: ۱۲۷).

۱-۲. ارزیابی پیش‌فرض مربوط به ابعاد کارکردی علم اقتصاد

ابراز موضع نسبت به پیش‌فرض دوم، نیازمند برداشتن دو گام اساسی است؛ نخست تصریح کارکرد علم اقتصاد و سپس تصریح کارکرد دین اسلام. پر واضح است که در اینجا مبتنی بر پیشنهاد مقاله پیش‌گفته، برای استنباط کارکرد علم اقتصاد و نیز دین اسلام، نباید خودسرانه و دلخواهانه به تعیین کارکرد پردازیم. از این رو باید به ترتیب در پی درک «نظر و عمل عالمانی که اقتصاددان خوانده می‌شوند» و «منظر متون مقدس و مفسران 'حقیقی' آن» باشیم. اگر میان کارکردهای استنباط‌شده فوق، همراهی یا انطباقی یافت شود، نادرستی پیش‌فرض دوم آشکار خواهد شد.

۱-۱-۲. کارکرد علم اقتصاد از منظر اقتصاددانان

ارائه تعریفی از ماهیت علم اقتصاد و کارکرد اقتصاددانان در جامعه بشری، امری سهل و ممتنع است. همان‌طور که در کتب آموزشی پایه علم اقتصاد دیده می‌شود، با محور قرار دادن مفاهیمی چون «کمیایی»، «انتخاب»، «تصمیم‌گیری»، «فرایند هماهنگی» یا «خواسته‌ها»، تعاریفی برای علم اقتصاد ارائه می‌شود. هنگامی که از یک اقتصاددان یا فردی که با مجموع کارهای تعداد قابل توجهی از اقتصاددانان آشناست، مطالبه تعریفی برای علم اقتصاد می‌شود، آن تعاریف مشخص و مورد اتکا در فرایندهای آموزشی چندان به کار نمی‌آید. لاقلاً آشنایی با دستاوردهای نظری اقتصاددانان برنده جایزه یادبود نوبل و سایر اقتصاددانان هم‌سطح یا بالاتر - همچون آدام اسمیت و جان مینارد کینز^۱ - بیانگر تنوع و گستره موضوعی و روشی کار ایشان است. این تنوع به حدی است که تعریف ژاکوب وینر^۲ از علم اقتصاد، تبدیل به یک عبارت معروف شده است:

«علم اقتصاد آن چیزی است که اقتصاددانان انجام می‌دهند» (به نقل از: (Gordon, 1950: 481).

برخی اقتصاددانان شهیر که در پی ارائه تعریفی برای اقتصاد برآمده‌اند، در پی القا و اشاعه رویکرد خویش بوده‌اند (همچون تعریف گری بکر از علم اقتصاد (به نقل از: Backhouse & Medema, 2009^B: 231)). برخی نیز در پی ارائه آن تعریفی از علم اقتصاد هستند که بیان می‌کند علم اقتصاد از منظرشان چه باید باشد، نه آنکه به واقع چه هست (ناظر به نقد بوکانون نسبت به تعریف رابینز از علم اقتصاد (Ibid.)). شایان ذکر است که هرچند ارجاع گستره علم اقتصاد به فعالیت‌های اقتصاددانان، مجامع علمی اقتصادی و مجلات اقتصادی، ما را با طیف وسیعی از روش‌ها، موضوعات و پژوهش‌ها روبه‌رو می‌کند، اما این طیف، آن میزان گسترده نیست که مثلاً پژوهشی در حوزه

1. John Maynard Keynes.

۲. Jacob Viner؛ اقتصاددان کانادایی - آمریکایی و رئیس انجمن اقتصاددانان آمریکا در ۱۹۳۹. مارک بلاگ وی را بزرگ‌ترین محقق تاریخ اقتصادی (historian of economic) که تا کنون وجود داشته، توصیف می‌کند (Blaug, 1985: 256).

شیمی یا ادبیات نیز به عنوان اثری اقتصادی تلقی شود.^۱ به دیگر بیان، وجود قواعد علمی در مجامع علمی، قیدی برای تعیین دامنه‌ای برای مجموعه مطالعات اقتصادی است؛ هرچند باز تعیین دقیق این قیود ممکن نیست، اما به هر حال همین قواعد توسط عده‌ای از انسان‌ها - که در اینجا جایگاه علمی و حرفه‌ای خاصی ذیل نهاد علم تنفس می‌کنند - قوام و تطور می‌یابند.

مسئله پیش روی ما در درک ماهیت علم اقتصاد و کارکرد اقتصاددانان در جامعه، صرفاً نبود وفاق در تعاریف یا بیان‌های اقتصاددانان از علم اقتصاد نیست. اگر بخواهیم پاسخ دقیق‌تری به چیستی ماهیت علم اقتصاد و بالتبع کارکرد اقتصاددانان ارائه کنیم، باید به دنبال آن چیزی باشیم که فی‌الواقع ایشان عمل می‌کنند و نه صرفاً آنچه از چیستی کارشان بیان می‌کنند. ارائه صورتبندی از کاری که اقتصاددانان انجام می‌دهند و بالتبع کارکرد ایشان در جامعه، نیازمند انجام تحقیقی مستقل است. به زعم نویسندگان این نوشتار و همان طور که در جایی دیگر به تفصیل بیان شده (ر.ک: رضائی و موحدی بکنظر، ۱۳۹۹)، علم اقتصاد، مطالعه حول «چگونگی حل تعارض منافع اقتصادی میان افراد» است که البته این مطالعه با اتکا به «شیوه مطلوب حل تعارض منافع از منظر آن عالم اقتصادی» صورت می‌گیرد.

با توجه به اهمیت تعریف و کارکردشناسی علم اقتصاد و وابستگی مسیر آتی این مقاله - و البته هر تحقیقی که در باب علم اقتصاد اسلامی صورت می‌پذیرد - لازم است نکته‌ای مهم در باب شمول مقوله تعارض منافع نسبت به گستره مطالعاتی و موضوعی علم اقتصاد مورد اشاره قرار گیرد. در مجموعه مطالعات علم اقتصاد، با موضوعاتی مواجه می‌شویم که واجد نوعی همکاری و تشریک مساعی است؛ همچنان که در واقعیت نیز شاهد بروز همکاری و مشارکت‌هایی در فعالیت میان عوامل اقتصادی هستیم. افزون بر مقوله همکاری میان عوامل اقتصادی، برخی موضوعات همچون مصرف، مورد توجه علم اقتصاد هستند که با بهینگی مصرف سروکار دارند و به طور

۱. هنگام صحبت از مجموعه فعالیت‌های عده‌ای از افراد به عنوان اقتصاددان، باید به عالم مقال (Universe of Discourse) این تلقی توجه داشت. طبیعتاً به میان آوردن فعالیت‌های عالمانی چون شیمیدان‌ها یا ادیبان در این مقام ناموجه است.

مستقیم متکی به تحلیل تعارض منافع نیستند. بنابراین می‌توان این فرضیه را مطرح نمود که بروز تعارض منافع نمی‌تواند تعریف جامعی برای علم اقتصاد باشد.

نخست آنکه یکی از اختلافات مبنایی در تعریف علم اقتصاد، به موضوعی مشابه برمی‌گردد. برخی اقتصاددانان همچون لیونل رابینز^۱ در تعریف اقتصاد، بر وجه انتخاب بهینه آن تأکید می‌کنند. از نظر این دسته از اقتصاددانان، موضوعی چون تخصیص بهینه، موضوع علم اقتصاد است. در مقابل این رویکرد، برخی اقتصاددانان همچون جیمز بوکانون^۲ معتقدند که علم اقتصاد با چنان رویکردی، به یک فن محاسبه‌گری تبدیل می‌شود. از نظر این دسته دوم، علم اقتصاد در وهله نخست وقتی ظهور می‌یابد که با مقوله «مبادله» روبه‌رو شود. از نظر ایشان، اگر رابینسون کروزو در یک جزیره به تنهایی زندگی کند، با مسائل محاسباتی همچون مصرف روبه‌روست. اما وقتی فرد دیگری به این جزیره اضافه می‌شود، مسئله ایشان مسئله اقتصادی می‌شود. در دوگان میان اتکای تعریف علم اقتصاد میان «تخصیص بهینه» یا «مبادله»، انتخاب این مقاله، رویکرد دوم است و اساساً بستر طرح مطالعات علم اقتصاد را مقوله «مبادله» یا «بروز تعارض منافع» می‌داند. البته این بدان معنا نیست که در رویکرد دوم، به مقوله کمیابی و انتخاب توجهی نمی‌شود؛ بلکه نکته اصلی آن است که در این رویکرد، علم اقتصاد به «جنبه اجتماعی کمیابی»^۳ توجه دارد (Backhouse & Medema, 2009^A: 811).

موضوع بعدی، چگونگی تفسیر موقعیت‌های همکاری بر اساس «تعارض منافع» است. به نظر می‌رسد که بروز بسیاری از همکاری‌ها میان عوامل، اتفاقاً متکی به بروز تعارض منافع میان ایشان است. وجود این ویژگی باعث می‌شود در برخی موقعیت‌ها، اتفاقاً پیگیری منافع شخصی از مجرای همکاری میان عوامل می‌گذرد. به دیگر بیان، علت وجودی همکاری میان افراد، وجود تعارض منافع و پیگیری منافع شخصی توسط افراد است. این مسئله در حوزه‌هایی چون نظریه بازی‌ها با صراحت بیشتری وجود دارد.

۱. Lionel C. Robbins؛ اقتصاددانی که تعریف وی از علم اقتصاد به عنوان «علم تخصیص منابع محدود به خواسته‌های نامحدود» از شهرت برخوردار شده است.

2. James M. Buchanan.

3. Social aspect of scarcity.

اساساً برنامه‌نش،^۱ تبیین نظریه بازی‌های همکارانه بر پایه بازی‌های غیر همکارانه^۲ است:

«ایجاد پلی میان نظریه بازی‌های همکارانه و نظریه بازی‌های غیر همکارانه»
(Aumann, 2005: 357).

شایان ذکر است که نسبت دادن چنین کارکردی به اقتصاد در میان خود اقتصاددانان نیز طرفدارانی دارد. جون رایبسون^۳ و جان ایتول^۴ ماهیت علم اقتصاد را بدین شکل تصویر کرده‌اند:

«علم اقتصاد سه کارکرد دارد؛ تلاش برای درک چگونگی عملکرد یک اقتصاد، ارائه پیشنهادهایی برای بهبود آن، و توجیه معیارهایی که به وسیله آن‌ها بهبود مورد قضاوت قرار می‌گیرد. معیارهای مربوط به آنچه مطلوب است، ضرورتاً شامل قضاوت‌های اخلاقی و سیاسی است. علم اقتصاد نمی‌تواند هیچ‌گاه یک علم کاملاً 'ناب' و غیرممزوج با ارزش‌های انسانی باشد» (به نقل از: Stanford, 2008: 59).

البته اگر به مباحث ذیل بررسی پیش‌فرض اول - که پیش از این مورد بحث قرار گرفت - مراجعه کنیم، تلقی ما از کارکرد علم اقتصاد آشکار خواهد شد. همان طور که در آنجا تأکید شد، نظریات و تحلیل‌های اقتصادی مبتنی بر جهت‌گیری‌های اخلاقی بوده و مفاهیم و مؤلفه‌های این نظریات در فضایی شکل گرفته‌اند که مجموعه‌ای از اصول را به عنوان بنیان عمل اخلاقی یا درست پذیرفته‌اند. اگر پذیرفته باشیم که چنین باشد، طبیعتاً همانند اقتصاددانی چون راننار فریش^۵ بر این عقیده خواهیم بود که چنانچه نظریه برخوردار از ملاحظات اخلاقی باشد، یکی از انواع فعالیت‌های ذهنی که عالمان با آن درگیرند، مهندسی اجتماعی است (به نقل از: Louçã, 2007: 94) و البته پرواضح است که معنای مهندسی اجتماعی و ارزش‌های نهفته در این فعالیت چیست.

1. Nash Program.

2. Noncooperative game.

3. Joan Robinson.

4. John Eatwell.

۵. Ragnar Frisch؛ برنده اولین جایزه یادبود نوبل علم اقتصاد در سال ۱۹۶۹ میلادی به همراه یان تین‌برگن (Jan Tinbergen).

جالب آنکه ژاکوب مارشاک^۱ در انتهای یادداشتی که ناظر به روش‌ها در علوم اجتماعی و به طور خاص علم اقتصاد نگاشته، ابراز نموده است:

«من امیدوارم که ما [اقتصاددانان] می‌توانیم مهندسان اجتماعی شویم؛ [البته] بر این باور نیستم که به خوبی پیامبران باشیم» (Marschak, 1941: 448).

نتیجه آنکه کارکرد علم اقتصاد، تحلیل تعارضات منافع اقتصادی بر اساس ابزارهای تحلیلی متکی بر ایده‌های اخلاقی یا ارزشی اقتصاددانان است. در ادامه خواهیم دید که چنین تعریفی از علم اقتصاد و این تبیین از کار اقتصاددانان، چه مدخلی برای بررسی کارکرد دین از منظر منابع دینی فراهم می‌آورد.

۲-۱-۲. کارکرد دین از منظر آموزه‌های دینی

کارکرد دین یا جایگاه راهنمایی‌های پروردگار، موضوعی است که از زوایای مختلف و با توجهات متعددی قابل بیان است. هرچند در اینجا بضاعت و فرصت پرداختن به همه ابعاد و زوایای مربوطه نیست، تلاش می‌شود اشاره‌وار و البته ناظر به کارکردی که از علم اقتصاد بیان شد، پاسخی به این پرسش داده شود.

در بخشی از آیه ۲۱۳ سوره بقره آمده است: ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ﴾^۲.

آنچه از این آیه و البته مستظهر به تفاسیر مفسران از آن برمی‌آید، یکی از نقش‌های مهم دین، رفع تعارضات منافع در اجتماع است.

توضیح آنکه اگر روایتگری‌های مختلف از تعاملات گذشته انسان‌ها را مرور نماییم، فارغ از مبانی تحلیلی متنوعشان، وجود تعارضات و اختلافات اقتصادی، مادی و مالی در تاریخ بشر، پدیده‌ای مشترک در میانشان به نظر می‌رسد. این اختلافات، تأثیرات مهمی در جایگاه انسان‌ها در جوامع و روابط عادلانه یا ظالمانه میان ایشان دارد. تذکر

۱. Jacob Marschak؛ از پیشگامان اقتصادسنجی، مدیر کمیسیون کاولز (Cowles Commission) در بازه ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۸ و رئیس انتخابی انجمن اقتصاد آمریکا در سال ۱۹۷۸ که پیش از تصدی آن فوت کرد.

۲. «مردم قبل از بعثت انبیا، همه یک امت بودند. خداوند به خاطر اختلافی که در میان آنان پدید آمد، انبیایی به بشارت و انذار برگزید و با آنان کتاب را به حق نازل فرمود تا طبق آن در میان مردم و در آنچه اختلاف کرده‌اند، حکم کنند».

پی‌درپی پروردگار به جوامع بشری در فرایند ارسال پیامبران نیز برای رفع اختلافات اساسی از جمله اختلافات اقتصادی است. مراجعه‌ای به رویدادهای تاریخی روایت شده در قرآن -همچون زندگی حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و مواجهه فرعون با بنی اسرائیل یا قیودی که در باب مالکیت اموال و دارایی‌ها در قرآن مورد توجه قرار گرفته است- مؤید چنین حضور و مداخله‌ای است. بنابراین بروز تعارضات منافع و اختلافات در زندگی اجتماعی، امری طبیعی به نظر می‌رسد و به واسطه تعارض منافع میان افراد جامعه، طبیعتاً باید در پی اصول یا راهکارهایی برای داوری و راهنمایی بود. اگر اولین و مهم‌ترین مسئله زندگی اجتماعی را بروز تعارضات منافع بدانیم، پاسخ‌گویی به این پرسش، مهم‌ترین دغدغه افراد آن جامعه خواهد بود.^۱

اگر مبنای جهان‌شناختی ما در مواجهه با مواهب و خیرات موجود در جهان، مبتنی بر اصل مالکیت اصیل پروردگار باشد و این اصل را به عنوان باور یک مسلمان بپذیریم، ورود دین به مقوله رفع تعارضات منافع، وجاهت و اصالت عمیق‌تری می‌یابد. به بیان شهید صدر:

«اعتقاد به اینکه مالکیت، حقی ذاتی نیست و فقط فرایند جانشینی انسان برای خدا را در بردارد، بازتابنده دیدگاه ویژه اسلامی در تشریح مالکیت اموال است؛ چرا که در بینش اسلامی، همه دارایی‌ها از آن خداست و خداوند گاه افراد را برای حفظ و مدیریت اموال، جانشین خود می‌سازد» (صدر، ۱۳۹۳: ۳۷/۲).

بنابراین اگر باورمند به اصل انحصار مالکیت حقیقی به پروردگار باشیم، هرگونه موضع‌گیری در قبال اختلافات و تعارضات منافع، بدون توجه به این اصل و اراده پروردگار در رفع ادعاهای گوناگون امکان‌پذیر نیست.

همان‌طور که از آیه ۲۱۳ سوره بقره و نیز بسیاری از آیات و احادیث قابل استنباط است، دین به این قبیل پرسش‌ها پاسخ داده است. اساساً اهمیت و ضروری بودن این

۱. چه بسا توجه به این فراز از ژان ژاک روسو، اهمیت موضع‌گیری در قبال اعطای حقوق یا شیوه تصمیم‌گیری در باب مالکیت را به عنوان مسئله‌ای تاریخی روشن کند: «نخستین فردی که زمینی را محصور کرد و قصدش انجام این کار بود که این زمین مال من است و افراد ساده‌دلی پیدا شدند که او را باور کردند، هم او بنیان‌گذار حقیقی جامعه مدنی بود» (روسو، ۱۳۸۶: ۷۷).

پرسش اساسی ایجاب می‌کند که از جانب دینی که مدعی هدایت بشر است، راهنمایی‌هایی ارائه شود. دو حدیث زیر به خوبی بیانگر این ضرورت هستند:

۱- امام باقر علیه السلام فرمود:

«خدای تبارک و تعالی چیزی را که امت بدان نیازمند باشند، رها نکرده، مگر آنکه در کتابش نازل نموده و برای پیامبرش بیان داشته است» (کلینی، ۱۳۹۰: ۱۴۸/۱-۱۴۹).

۲- امام صادق علیه السلام فرمود:

«خدای تبارک و تعالی بیان هر چیزی را در قرآن نازل کرده است تا آنجا که به خدا سوگند، خداوند چیزی را که بندگان بدان نیازمند باشند، ترک نفرموده است تا آنجا که هیچ بنده‌ای نمی‌تواند بگوید: "کاش این در قرآن نازل شده بود" مگر آنکه خداوند آن را در قرآن نازل کرده است» (همان: ۱۴۸/۱).

البته پاسخ‌دهی دین به «شیوه مواجهه با تعارضات منافع» را از طرق دیگر نیز می‌توان مستدل نمود؛ برای نمونه می‌توان این گونه ابراز داشت که:

«جامعیت دین... لازمه هماهنگی کامل میان ربوبیت و خلقت است: زیرا ربوبیت هماهنگ با خلقت، استعدادها و ظرفیت‌های مخلوق را مدیریت کرده، به فعلیت می‌رساند. پس معنا و امکان ندارد که آفرینش او اقتضایی داشته باشد که بیرون از حوزه ربوبیت او باشد. اگر حیات اجتماعی، اقتضای فطری اوست، در قلمرو دین نیز قرار می‌گیرد. اگر انسان به حکومت و معاملات اقتصادی، روابط فرهنگی، جنگ و جهاد، ازدواج و... نیاز دارد، پس دین نیز در این حوزه‌ها حضور می‌یابد. کسانی که دین را از این منظر می‌بینند، به ادله بیشتری نیاز ندارند؛ زیرا جامعیت دین از لوازم قطعی حکمت الهی است و ممکن نیست عرصه‌ای کوچک یا بزرگ، بیرون از آن باشد» (اکبرنژاد، ۱۳۹۵: ۲۳۰).

جالب آنکه نه تنها مبتنی بر منابع اسلامی، بلکه در نظریات فلاسفه و متکلمان اسلامی نیز می‌توان رد پای تناسب «کارکرد دین» و «کارکرد علم اقتصاد» را یافت. ابن سینا بر این باور بود که انسان برای سامان دادن به زندگی دنیوی، نیاز به وحی و نبوت دارد. اتفاقاً مبنای نیاز به نبی، وجود تعارض، اختلاف و ادعاهای متفاوت از جانب افراد جامعه است. از نظر ابن سینا چاره‌ای از مشارکت انسان‌ها با یکدیگر در جامعه نیست و مشارکت نیز به واسطه تعامل و معاملات میان ایشان روی می‌دهد. در تعامل نیز نیازمند

سنت و عدل هستیم. در این شرایط نمی‌توان انسان‌ها را به حال خود رها کرد؛ چرا که اختلاف بروز کرده و هرآنچه را که موافق خودشان است، عدل و هر چه را که علیه آن‌هاست، ظلم می‌دانند. از این روست که نبی یا به بیان ما دین، باید انسان‌ها را مخاطب خود قرار دهد و آن‌ها را به رعایت عدالت ملزم نماید (ابن سینا، ۱۴۰۴: ۴۴۱/۲).

خواجه نصیرالدین طوسی نیز در همین راستا، ضمن پذیرش این نکته مورد تأکید ابن سینا، سعی در تکمیل این جمع‌بندی ابن سینا دارد. وی اعلام می‌دارد که دین فقط برای رفع هرج و مرج از زندگی دنیا و تنظیم امور مادی نیست، بلکه دین برای این آمده تا زندگی انسان را به گونه‌ای تنظیم کند که صلاح معاش و معاد عامه مردم تحقق یابد؛ یعنی هم زندگی دنیا و معاش عموم مردم سامان یابد و هم زندگی آخرت و معاد آن‌ها، اما به این صورت که زندگی دنیا هماهنگ با آخرتشان سامان پیدا کند (جوادی آملی، ۱۳۸۰).

بنابراین اگر بر این باور باشیم که دین نسبت به مسائل و موضوعات مهم زندگی بشر، پاسخ‌ها و راهنمایی‌هایی ارائه کرده است، جایگاه دین در عرصه تحلیل و حل تعارضات منافع، به عنوان یکی از مهم‌ترین موضوعات زندگی بشر، واضح خواهد بود.

۳. پس «علم اقتصاد اسلامی» چه می‌تواند باشد؟

با توجه به باورهای انتقادی پیش‌گفته راجع به ماهیت علم اقتصاد و شیوه کار اقتصاددانان، شاید تا حدی موضع نگارندگان مقاله در قبال ماهیت «علم اقتصاد اسلامی» روشن شده باشد. اما در این بخش و هماهنگ با آن باورها، با صراحت به ماهیت علم اقتصاد اسلامی از منظر خود خواهیم پرداخت.

زندگی اجتماعی و مهم‌ترین مسئله آن: مشخصه زندگی اجتماعی وجود انواع مبادلات و تعاملات است؛ انواع مواهب، کالاها و خدمات توسط افراد جامعه برای رفع خواسته‌هایشان میان ایشان مبادله می‌شود؛ همچنین بهره‌مندی یک فرد از مواهب، کالاها و خدمات، وابسته به انتخاب‌ها و رفتارهای دیگران است. در چنین شبکه‌ای از تعاملات، مهم‌ترین پدیده قابل مشاهده، وجود «تعارض منافع» است. تمایل همه افراد به بهره‌مندی از مواهب، کالاها و خدمات بیشتر، پدیدآورنده این تعارضات و تنازعات خواهد بود. اما سؤال این است که با تمسک به چه مرجعی، با این تعارضات مواجهه

صورت گیرد؟ به دیگر بیان، چه ابزاری صلاحیت ارائه راهکار برای مهم‌ترین مسئله زندگی اجتماعی (شیوه مواجهه با تعارض منافع) را داراست؟

تلاش انسانی برای تحلیل و مواجهه با تعارضات منافع اجتماعی: انسان‌های جامعه برای داوری نسبت به تعارضات باید چاره‌ای بیندیشند. یکی از راهکارها، تمسک به 'عقل' است؛ باید ببینیم 'عقل' برای مواجهه با تعارضات منافع و داوری صحیح و عادلانه چه می‌گوید؟ هرچند این پاسخ، بسیار مبهم و اجمالی به نظر می‌رسد، اما به هر حال این موضع اولیه‌ای است که در نهضت روشنگری^۱ نسبت به تعیین تکلیف راجع به همه ابعاد مهم زندگی بشر، از جمله مواجهه با تعارضات منافع، اتخاذ شده است.

پر واضح است که اتخاذ موضع فوق، انتخابی مهم است. اینکه عقل خودبنیاد بشری، محور موضع‌گیری در باب شیوه مواجهه با تعارضات منافع باشد یا منبعی دیگر، تعیین‌کننده مسیر آتی تلاش‌های عالمان علوم اجتماعی برای تحلیل و حل تعارضات منافع است. حال در نظر بگیرید که عده‌ای از معتقدان به دینی چون اسلام، بر این باورند که نوع نگرش نهضت روشنگری و تداوم آن در علوم اجتماعی مدرن، نادرست بوده و بر این باورند که دین نیازهای اساسی زندگی ایشان را بی‌پاسخ نگذاشته است. بدیهی است که این عده به موازات تلاش‌های خودمختارانه باورمندان به مبنای علوم اجتماعی جدید، متکی بر آموزه‌های دینی به رتق و فتق امور خویش و انواع تنظیم‌گری‌ها و مهندسی‌ها و حتی تبیین‌ها و تحلیل‌ها پردازند. آشکار است که پذیرش چنین عقیده‌ای، مسیری متفاوت پیش روی افرادی می‌گذارد که نقشی متناظر با اقتصاددانان یا عالمان علوم سیاسی در مغرب‌زمین دارند.

بنابراین در این گام، شاهد اتخاذ موضعی مهم بوده‌ایم که می‌تواند کمابیش مسیر آتی ما را متصف به «بشری»، «دینی»، «اسلامی»، «مسیحی» و... کند. اما پرسش آن خواهد بود که به نحو تفصیلی، این تمسک به «عقل»، «دین» یا... به چه شکلی خواهد بود؟

1. Enlightenment.

حل مسئله توسط انسان در چارچوب مبانی معرفتی و اخلاقی: حل مهم‌ترین مسئله زندگی اجتماعی، در چارچوب مبانی معرفتی و اخلاقی صورت می‌گیرد. همان‌طور که در بررسی پیش‌فرض نخست، «ارزش‌مدار بودن تحلیل‌های عالمان علوم اجتماعی» مورد تذکر قرار گرفت، در اینجا نیز در چارچوب مبانی معرفتی و اخلاقی - که پذیرش هر گونه از این مبانی می‌تواند متأثر از گرایش‌ها و تمایلات شخصی یا چارچوب‌های دینی باشد- یک انسان دست به کار می‌شود.

اگر «مجموعه ارزش‌های حاکم بر انسان»، مبنای معرفتی و اخلاقی همچون ارزش‌های حاکم بر فردی چون جان استوارت میل یا اخلاف وی باشد، خروجی نهایی، «علم اقتصاد فایده‌گرایانه» خواهد بود.

در این نوشتار، علم اقتصاد را محصول تلاش‌های اقتصاددانان دانستیم؛ تلاش‌هایی که بسیاری از آن‌ها در چارچوب فایده‌گرایی سامان یافته و بر اساس تعاریف مفاهیمی سازگار با فایده‌گرایی به تبیین و تحلیل می‌پردازند (علم اقتصاد فایده‌گرا)؛ تلاش‌هایی که برخی از آن‌ها در چارچوب تفکرات اختیارگرایان (لیبرترین‌ها) شکل گرفته و برای نمونه، تحلیل‌های مبتنی بر نتیجه‌گرایی را اساساً نمی‌پذیرد - هرچند که مؤدیات کمی و تجربی بیشتری در مقایسه با ایده‌آستوارگرایان داشته باشد- و اساساً آن‌ها را موضوعات خویش نمی‌داند (علم اقتصاد اختیارگرا)؛ همچنین تلاش‌هایی که رگه‌هایی هرچند نادر، از اخلاق فضیلت‌گرا نیز در آن‌ها قابل مشاهده است (علم اقتصاد فضیلت‌گرا).

همان‌طور که اشاره شد، استوارت میل به عنوان یکی از نامی‌ترین اسلاف علم اقتصاد متعارف، دقیقاً بر همان مسیری طی طریق می‌کند که کانت در تعریف چیستی روشنگری بدان اشاره داشته است. بنابراین نکته اینجاست که پیشگامان اقتصاد سیاسی و نیز اقتصاددانان بعدی کمابیش در همین راستا دست به فعالیت‌های علمی زده‌اند و عملاً علم اقتصاد به مثابه یک دین جلوه نموده و می‌کند.^۱

۱. البته این ادعا (دین بودن علم) را چندان هم دور از ذهن نباید تصور نمود. شاید در میان غیر اقتصاددانان، مشهورترین عقیده‌مند به این تلقی آگوست کنت باشد. وی با ارائه سه مرحله در علوم (مراحل الهیاتی، متافیزیکی و علمی)، بر این باور بود که دین باید با دین انسانیت (Religion of Humanity) جایگزین شود. او خود را پیامبر این دین خردگرای خداناباور خواند و برای کلیسای خود، تقویمی هم بنا نمود که در آن افرادی نظیر آدم اسمیت، نقش قدیسان را بر عهده داشتند (برگرفته از: گلشنی، ۱۳۸۵: ۱۱-۱۰).

چنان تکرر روشی در پژوهش‌های اقتصادی وجود دارد که دیگر نمی‌توان علم اقتصاد را مبتنی بر روش تعریف نمود. از این رو تعریفی که می‌توان از علم اقتصاد ارائه نمود، چنین خواهد بود: «مجموعه فعالیت‌ها و پژوهش‌هایی است که اقتصاددانان انجام می‌دهند» یا «علم اقتصاد همان چیزی است که کارکرد علم اقتصاد را در دنیای کنونی داراست». بنابراین اگر (۱) لزوم رجوع به عالمان علم اقتصاد برای تعریف هدف و کارکرد آن را بپذیریم، و (۲) در مجموعه تعالیم دینی، علم/فن/هنر/رشته‌تعلیمی یا نهادی یافتیم که مدعی همان هدف و کارکرد است و نیز اگر (۳) به آن دین باور/ایمان داشته باشیم، آنگاه (نتیجه) می‌توان به نوعی از «علم اقتصاد اسلامی» سخن گفت، همان علم/فن/هنر/رشته‌تعلیمی یا نهادی که به نوعی هدف یا کارکرد علم اقتصاد در دنیای کنونی را دنبال می‌کند.

شایان ذکر است که این بخش از ایده مقاله تا حدی هم‌راستا با ایده حسینی است (حسینی، ۱۳۸۵: ۹۱) که تسامحاً رویکرد عالمان برای شناخت مسئله را به دو قسم «رفع نیاز و حل مشکلات» و «کشف حقیقت» تقسیم می‌کند. مبتنی بر رویکرد اول و البته ناظر به تمدن اسلامی، عملاً فقه متکفل تنظیم مناسبات اقتصادی گردیده و «در حقیقت، خود شارع بسیاری از نیازهای این چنینی را مرتفع ساخته بود» (همان). نکته مورد تأکید، آن است که علم اقتصاد اساساً بر اساس «رفع یک نیاز مهم و حل مشکلات برآمده از آن» شکل گرفته و ظاهر اثباتی برخی گزاره‌ها و نظریات موجود در آن، از این ابتناء نمی‌کاهد.

نتیجه آنکه ناظر به تلقی ما از ماهیت علم اقتصاد متعارف، می‌توان از علم اقتصاد اسلامی نیز سخن گفت. اگر علم اقتصاد را مجموعه مطالعات اقتصاددانان یا همان درک و در نهایت حل تعارضات منافع اقتصادی در جامعه توصیف کنیم، منطقاً «علم اقتصاد اسلامی» معنادار خواهد بود. بنابراین واضح است که تحلیل و حل ابعاد مهم‌ترین مسئله زندگی اجتماعی (تعارض منافع) توسط انسان مسلمان در چارچوب مبانی معرفتی و مبانی اخلاقی قابل انتساب به اسلام، علم اقتصاد اسلامی نامیده می‌شود که البته محصولی ارزش‌مدار است.

نتیجه گیری

دو پیش فرض مهم مخالفان طرح ایده علم اقتصاد اسلامی ناظر به (۱) «عدم وجود بنیان‌های اخلاقی در تحلیل‌های اقتصادی» و (۲) «کارکرد متفاوت علم اقتصاد با کارکرد دین» است. پیش فرض نخست بدان معناست که حتی اگر اقتصاددانی که از نظر طبقه‌بندی‌های رایج در نظریات اخلاق هنجاری، فضیلت‌گراست، دست به فعالیت علمی بزند، به همان شیوه تحلیل، شبکه مفهومی، اصطلاحات، روابط و توصیه‌هایی دست می‌یابد که مثلاً یک اقتصاددان نتیجه‌گرا خواهد رسید؛ در حالی که چنین رویدادی ممکن نیست؛ تقویم مفاهیم اولیه و پایه‌ای تحلیل‌های اقتصادی مبتنی بر معیارهای اخلاقی مختار پژوهشگر است؛ معیارهایی که البته لزوماً برای خود پژوهشگر آشکار نیست. نتیجه آنکه انسانی بودن و ارزش‌مدار بودن، مشخصه همه دستاوردهای بشری از جمله علم اقتصاد است. باور به چنین مبنایی به معنای آن است که اساساً صحبت از «علم اقتصاد» فاقد معنا بوده، بلکه باید به نحو دقیق‌تری سوگیری کلی ارزش‌های موجود در آن مطالعات را نیز مشخص نمود؛ علم اقتصاد فایده‌گرایانه، علم اقتصاد منتسب به استوارت میل، علم اقتصاد مارکسی، علم اقتصاد کینزی با جهت‌گیری‌های ارزشی ساموئلسون، علم اقتصاد کینزی با جهت‌گیری‌های پست کینزین‌ها، علم اقتصاد فضیلت‌گرایانه به روایت آمارتیا سن، علم اقتصاد لیبرترین به تفسیر هایک، علم اقتصاد منتسب به مکتب تاریخی آلمان و... پذیرش این تکرر به معنای پذیرش امکان وجود «علم اقتصاد اسلامی» است.

مباحث ارائه‌شده در باب پیش فرض دوم نیز آشکار نمود که یکی از انتقادات وارد بر مخالفان مفهوم «علم اقتصاد اسلامی» و چه بسا اکثریت طرفداران «اقتصاد اسلامی»، عدم درک جامع از علم اقتصاد موجود و احتمالاً توسل به برخی مشهورات رایج راجع به ماهیت این علم، وظیفه و کارکرد آن و فرایند نظریه‌پردازی در آن است. تمسک به چنین مشهوراتی، موجب نادقیق بودن ادعای مخالفان «علم اقتصاد اسلامی» و البته به بیراهه رفتن اکثر طرفداران «اقتصاد اسلامی» شده است.

بر همین اساس، دلالت مهم مباحث ارائه‌شده در تدوین علم اقتصاد اسلامی آن

خواهد بود که (۱) بروز اختلاف و تعارض منافع که از بدیهی‌ترین رویدادها در زندگی اجتماعی است، (۲) انسان‌ها را برای شیوه مواجهه با این اختلافات به تأمل و اقدام وامی‌دارد؛ (۳) علم اقتصاد اسلامی نیز دانشی است که همانند پاسخ‌های بسیار بشری به این موقعیت، مبتنی بر مبانی اخلاقی و نیز کارکردی اسلام، به ارائه پاسخ اقدام می‌کند.

کتاب‌شناسی

۱. ابن سینا، ابوعلی حسین بن عبدالله، *الشفاء*، تصحیح ابراهیم مدکور، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
۲. اکبرنژاد، محمدتقی، *کلام فقه‌ای: مبانی کلامی و فقهی اجتهاد*، قم، دار الفکر، ۱۳۹۵ ش.
۳. جوادی آملی، عبدالله، «انتظار بشر از دین»، تهیه و تنظیم محمدرضا مصطفی‌پور، *ماهنامه پاسدار اسلام*، شماره ۲۳۳، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۰ ش.، قابل دسترس در وبگاه به نشانی: http://pasdareeslam.ir/article_59299.html.
۴. حسینی، سیدعقیل، «امکان شکل‌گیری دانش اقتصاد نظری در تمدن اسلامی»، *فصلنامه اقتصاد اسلامی*، سال ششم، شماره ۲۳، پاییز ۱۳۸۵ ش.
۵. رضائی، محمدجواد و مهدی موحدی بکنظر، «روایتی عدالت‌بنیان از اقتصاد "اثباتی": تقریری از کارکرد علم اقتصاد و نسبت آن با علم اقتصاد اسلامی»، *دوفصلنامه مطالعات اقتصاد اسلامی*، سال سیزدهم، شماره ۱ (پیاپی ۲۵)، پاییز و زمستان ۱۳۹۹ ش.
۶. روسو، ژان ژاک، *گفتاری در باب نابرابری*، ترجمه حسین راغفر و حمید جاودانی، تهران، مؤسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه‌ریزی، ۱۳۸۶ ش.
۷. زید، شارل، و شارل ریست، *تاریخ عقاید اقتصادی*، ترجمه کریم سنجایی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۰ ش.
۸. صدر، سیدمحمدباقر، *اقتصاد ما*، کتاب دوم، ترجمه سیدابوالقاسم حسینی (ژرفا)، قم، پژوهشگاه علمی تخصصی شهید صدر، ۱۳۹۳ ش.
۹. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، *اصول کافی*، ترجمه و تصحیح حسین استادولی، قم، دار الثقلین، ۱۳۹۰ ش.
۱۰. گلشنی، مهدی، *علم و دین و معنویت در آستانه قرن بیست و یکم*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۵ ش.
۱۱. ملکیان، مصطفی، «پیش‌فرض‌های اسلامی کردن علوم»، در: *حدیث آرزومندی: جستارهایی در عقلانیت و معنویت*، تهران، نگاه معاصر، ۱۳۸۹ ش.
12. Aumann, Robert J., "War and Peace", Nobel Prize Lecture, Royal Swedish Academy of Sciences, 2005, Available at: <https://www.nobelprize.org/uploads/2018/06/aumann-lecture.pdf>.
13. Backhouse, Roger E., & Steve G. Medema, "Defining Economics: The Long Road to Acceptance of the Robbins Definition", *Economica*, Vol. 76(S1), 21 September 2009^A, Available at: <https://doi.org/10.1111/j.1468-0335.2009.00789.x>.
14. Id., "Retrospectives: On the Definition of Economics", *The Journal of Economic Perspectives*, Vol. 23(1), 2009^B, Available at: <https://doi.org/10.2307/27648302>.
15. Blaug, Mark, *Great Economists since Keynes: An Introduction to the Lives & Works of One Hundred Modern Economists*, Barnes & Noble, 1985.
16. Boulding, Kenneth E., "Economics as a Moral Science", *The American Economic Review*, Vol. 59(1), 1969, Available at: <https://doi.org/10.2307/1811088>.
17. Conant, James B., *Modern Science and Modern Man*, Columbia University Press, 1952.

18. Gordon, H. Scott, "The Pragmatic Basis of Economic Theory", *The Canadian Journal of Economics and Political Science/ Revue canadienne d'Economie et de Science politique*, Vol. 16(4), 1950, Available at: <<https://doi.org/10.2307/137857>>.
19. Hausman, Daniel M., & Michael S. McPherson, "Taking Ethics Seriously: Economics and Contemporary Moral Philosophy", *Journal of Economic Literature*, Vol. 31(2), 1993.
20. Hausman, Daniel M. & Michael S. McPherson & Debra Satz, *Economic Analysis, Moral Philosophy, and Public Policy*, 3rd Ed., Reviews & Endorsements, Cambridge University Press, 2017, Available at: <<http://www.cambridge.org/ro/academic/subjects/economics/public-economics-and-public-policy/economic-analysis-moral-philosophy-and-public-policy-3rd-edition?format=HB&isbn=9781107158313##gQGWDPFRdOcbSzj4.97>>.
21. Louçã, Francisco, *The Years of High Econometrics: A Short History of the Generation that Reinvented Economics*, Routledge Studies in the History of Economics, Routledge, 2007.
22. Marschak, Jacob, "Methods in Economics: A Discussion", *The Journal of Political Economy*, Vol. 49(3), 1941.
23. Martins, Nuno Ornelas, "Sen's Capability Approach and Post Keynesianism: Similarities, Distinctions, and the Cambridge Tradition", *Journal of Post Keynesian Economics*, Vol. 31(4), 2009, Available at: <<http://www.jstor.org/stable/27746874>>.
24. Putnam, Hilary, *The Collapse of the Fact/Value Dichotomy and Other Essays*, Harvard University Press, 2002.
25. Stanford, Jim, *Economics for Everyone: A Short Guide to the Economics of Capitalism*, Illustrations by: Tony Biddle, Pluto Press, 2008.
26. Vogt, Christopher P., "Business, Capabilities Theory, and the Virtue of Justice", in: Alejo José G. Sison & Gregory R. Beabout & Ignacio Ferrero (Eds.), *International Handbooks in Business Ethics. Handbook of Virtue Ethics in Business and Management*, Vol. 35, Springer Netherlands, 2017, Available at: <https://doi.org/10.1007/978-94-007-6510-8_69>.
27. Wittgenstein, Ludwig, "I: A Lecture on Ethics", *The Philosophical Review*, Vol. 74(1), 1965, Available at: <<https://doi.org/10.2307/2183526>>.